

بازشناسی پراکندگی سفال لپویی در حوزه جغرافیایی زاگرس مرتفع، براساس یافته‌های باستان‌شناختی خانمیرزا

چکیده:

قابلیت‌های محیط طبیعی شهرستان خانمیرزا، نظیر در دسترس بودن منابع آب (رودهای دائمی و فصلی)، خاک حاصلخیز و توپوگرافی منطقه از عوامل اثرگذار در شکل‌گیری استقرارهای مهم و شاخص از دوران پیش از تاریخ تا عصر حاضر است. با شروع دوره نوسنگی و شکل‌گیری تعاملات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و شدت گرفتن آن در دوره‌های بعد بخصوص در هزاره‌های پنجم و چهارم، جنوب استان و به ویژه منطقه خانمیرزا مکان مستعدی برای بررسی و مطالعه این ارتباطات و برهمکنش‌های فرهنگی و اقتصادی است. هزاره ۳ و ۴ ق.م در زاگرس جنوبی (استان فارس کنونی) با اصطلاحی تخصصی‌تر، با نام فرهنگ لپویی معرفی شده و به عنوان یکی از مهمترین مراحل گاهنگاری پیش از تاریخ این مناطق شناخته می‌شود. نتایج منتشر شده از فعالیت‌های میدانی باستان‌شناسانه درخصوص چگونگی زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و مذهبی این دوره در نواحی زاگرس مرکزی (جنوب استان چهارمحال و بختیاری) بسیار محدود و در بسیاری از موارد ناقص است. حجم زیادی از اطلاعات موجود درخصوص ویژگی‌های فرهنگ لپویی منطقه بختیاری مربوط به گزارشات قدیمی زاگراول است، که از این گزارشات به عنوان منبع اطلاعاتی مقالات متعددی استفاده شد. نتایج برخی مقالات منتشر شده با یافته‌های جدید ناهمگونی محسوسی دارد. در این پژوهش قصد داریم با اتکا بر یافته‌های باستان‌شناختی جدید، ضمن معرفی مشخصه‌های سفال لپویی جنوب زاگرس مرتفع، پراکنش و حوزه نفوذ و گسترش این فرهنگ را در این محدوده مورد بازنگری قرار دهیم. طبق نتایج بررسی‌های میدانی و مطالعات گونه‌شناسی و طبقه‌بندی یافته‌های فرهنگی (سفال) که یکی از نگارندگان در بخش جنوبی چهارمحال و بختیاری انجام داده است، سفال لپویی در منطقه مورد مطالعه در دو گروه ظریف و خشن قابل طبقه‌بندی است که طبق مقایسات صورت گرفته مشابهت بسیار زیادی با سفال لپویی فارس دارد. با توجه به یافته‌های سطحی بررسی میدانی از تعداد ۲۷ محوطه باستانی، که برخی از آنها دربردارنده‌ی شواهد استقرار از دوره نوسنگی تا دوران اسلامی هستند، سفال شاخص دوره لپویی به دست آمده است. بنابر نقشه موجود درخصوص الگوی پراکنش محوطه‌های لپویی حوزه نفوذ فرهنگ لپویی علاوه بر منطقه فارس (زاگرس جنوبی) تا بخش‌هایی از زاگرس مرکزی (مرتفع) و جنوبی‌ترین بخش آن، که هم‌مرز با خوزستان می‌باشد، گسترش یافته است.

کلمات کلیدی: لپویی، خانمیرزا، مس‌سنگ جدید، سفال، زاگرس مرتفع

مقدمه:

عصر مس‌سنگ به خاطر نقش محوری آن در شناخت فرهنگ و تمدن شهرنشینی و چگونگی فرآیند گذار به این دوران از دیرباز در باستان‌شناسی ایران جایگاه خاص و ویژه‌ای داشته است. اطلاعات باستان‌شناختی موجود در این دوره فرهنگی متکی به گاهنگاری‌های مطلق و نسبی است، که نتایج آن در حوزه‌های مختلف جغرافیایی منتشر شده است. حوزه زاگرس مرکزی و به تعبیری دیگر زاگرس مرتفع به دلیل موقعیت استراتژیک، برخورداری از مواهب طبیعی و فرهنگی خاص از دوران پارینه‌سنگی پذیرای گروه‌های مختلف بشری بوده و وجود محوطه‌های باستانی شاخص دلیلی بر این مدعاست. در این حوزه جغرافیایی، حجم گسترده‌ای از مطالعات سهم استان خوزستان و لرستان و بخشی از فارس بوده و در این میان توجه کمتری به محدوده جنوبی زاگرس مرتفع شده است. نظر به اهمیت ارتباطی منطقه و نقشی که جوامع کوچ‌رو در تبادل فرهنگی بین مناطق کوهستانی منطقه بختیاری و مناطق پست دشت

خوزستان و مناطق جلگه‌ای فارس در طول تاریخ ایفا می‌کرده‌اند و با توجه به نوع معیشتی که هم اکنون نیز در منطقه حاکم است، شناخت ویژگی‌های دوران مختلف زندگی بشری به ویژه عصر مس‌وسنگ برای دستیابی به چگونگی این برهمکنش امری لازم و ضروری است.

بخش زیادی از اطلاعات موجود درخصوص توالی گاهنگاری دوران پیش‌ازتاریخ منطقه چهارم‌حال و بختیاری مربوط به کارهای آلن زاگارل است. مطالعات باستان‌شناختی زاگارل در سال ۱۹۷۴ در منطقه بختیاری شروع شد. تیم تحقیقاتی وی در مورد عصر سنگ و ادوار پارینه‌سنگی و فراپارینه‌سنگی منطقه با مطالعات تطبیقی و مقایسه‌ای ابزار سنگی این دوران، ویژگی‌های ابزارسازی مختص به آن‌ها را شناسایی و معرفی نمودند. اما درخصوص دوران نوسنگی و مس‌وسنگی نتایج پژوهش تا حدودی متفاوت‌تر است. زاگارل برای معرفی این دوران از اسامی و اصطلاحات بومی و محلی کمک گرفته است و به طور مثال، باعنوان فرهنگ قلعه رستم، فرهنگ اسکندری، فرهنگ چله‌گاه و قلعه افغان و همچنین فرهنگ شهرک به ترتیب برای معرفی دوران نوسنگی، مس‌وسنگ قدیم، میانه و جدید استفاده نموده است (زاگارل، ۱۹۷۴: ۳۳، ۳۵، ۴۰). در دو دهه گذشته با ورود روش‌های نوین و استفاده از مطالعات تطبیقی و مقایسه‌ای یافته‌های فرهنگی، مشخص گردید بسیاری از مولفه‌هایی که برای نامگذاری فرهنگ‌های سفالی منطقه برگزیده شد (فرهنگ قلعه رستم، فرهنگ اسکندری، فرهنگ چله‌گاه و قلعه افغان و فرهنگ شهرک) تشابهات بسیار نزدیکی با مشخصه‌های فرهنگی دوران هم‌عصر در حوزه فارس و خوزستان دارند و می‌توان با مطالعات آزمایشگاهی و ارائه تاریخگذاری مطلق برهمکنش هر دوره را مطالعه و بررسی نمود. یکی از مهم‌ترین مراحل گاه‌نگاشتی دوره پیش‌ازتاریخ در منطقه فارس و جنوب فلات ایران، به نام محوطه ای در حوزه آبریز رودکُر در استان فارس که لپویی خوانده شده است، می‌باشد (Langsdorff & McCown, 1942). این مرحله گاه‌نگاشتی نخست بر اساس تفاوت مشهود در یافته‌های سفالی به دست آمده از لایه بالایی محوطه باستانی تل بکون الف است که از سایر لایه‌ها متمایز شده و با نام بکون الف ۵ آن را معرفی نموده‌اند. با بررسی‌های سامنر در حوضه رودخانه کُر و دشت مروودشت، مشابه سفال بکون الف ۵ در مجموعه ای از محوطه‌های باستانی اطراف روستای لپویی در منطقه زرقان فارس و در مجاورت رودکُر دیده شد و به دلیل تراکم بیشتر آثار این دوره در حواشی این روستا، با نام این روستا (لپویی) توسط سامنر (Summner) نام‌گذاری شد. به عقیده سامنر و دیگر پژوهش‌گران، فرهنگ لپویی در هزاره چهارم ق.م تقریباً در حدود سال‌های ۳۹۰۰ تا ۳۴۰۰ ق.م قرار داشته و فاصله میان فرهنگ‌های بکون و بانس را پر کرده است (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۹-۱۳۸۸: ۴۲). در بررسی‌های میدانی زاگارل با توجه به یافته‌های سفالی، چندمحوطه در دشت خانمیرزا و لردگان را مربوط به دوره مس‌وسنگ جدید دانست و در کتاب خود سفال‌های این دوره را با فرهنگ لپویی و سفال‌های تل گسر مقایسه کرد (همان: ۴۳). در بررسی‌های سال‌های ۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰ حسن رضوانی سفال شاخص لپویی را تحت عنوان دوره مس‌وسنگ جدید معرفی کرده و تعداد ۱۴ محوطه را در شهرستان خانمیرزا مربوط به این دوره دانسته است (رضوانی، ۱۳۹۰). یکی از نگارندگان در اردیبهشت ۱۴۰۳ در دو فصل با عنوان بازنگری در بررسی‌های میدانی جنوب چهارم‌حال و بختیاری، تعداد ۲۷ محوطه را در منطقه خانمیرزا با توجه به وجود سفال شاخص لپویی مربوط به این دوره دانست. بنابراین اطلاعات

منتشر شده در زمینه ویژگی‌های سفالی دوره مس‌وسنگ جدید منطقه چهارمحال و بختیاری و خاصه شهرستان خانمیرزا و سفال فرهنگ لپویی در فارس به وضوح می‌توان این دو فرهنگ سفالی را با یکدیگر مقایسه نمود.

پرسش و اهداف پژوهش:

میزان شباهت مشخصه‌های سفالی فرهنگ لپویی حوزه فارس و چهارمحال و بختیاری چگونه است؟

باتوجه به یافته‌های جدید، بازنگری در حوزه گسترش فرهنگ لپویی و ارائه محدوده نفوذ گسترده‌تر برای این فرهنگ چگونه امکان‌پذیر است؟

روش شناسی پژوهش:

بررسی میدانی شهرستان خانمیرزا با توجه به توپوگرافی، وسعت، محدودیتهای موجود و استعدادهای منطقه انجام گرفت. شیوه‌ی بررسی ما اساساً بر پیمایش پهنه‌های مختلف استوار بود. در این بررسی‌ها، چشم انداز منطقه بررسی را به سه بخش کوهستان، دره‌ها و دشت‌ها تقسیم کرده و با توجه به زمان بررسی، شمار افراد و وضعیت توپوگرافی، بخش‌های گوناگون این چشم انداز به نسبت‌های مختلف بررسی گردید. در این روش برای داشتن درک بهتر و مطلوب نسبت به منطقه از نقشه‌های ۱/۲۵۰۰۰ توپوگرافی استفاده کردیم و پیش از آغاز بررسی هر روز، آن بخش از نقشه مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گرفت و بدین ترتیب می‌توان گفت که در نقشه‌هایی که از محدوده‌ی بررسی در این گزارش ارائه شده هیچ بخشی بدون پیمایش بررسی نشده است.

نمونه برداری از سطح محوطه‌ها به شیوه‌ی تصادفی انجام شد، ولی کوشش شد از هر گروه سفالی نمونه‌هایی در مجموعه‌ی گردآوری شده باشد. پس از شناسایی محوطه باستانی، ابتدا از تمامی گونه‌های سفالی قطعات موجود را جمع‌آوری کرده و در انتها با ایجاد یک بانک سفالی بر روی محوطه با تاکید بر گونه‌های شاخص از برداشتن نمونه‌های غیرشاخص خودداری کرده و آنها را بر سطح محوطه رها نمودیم. به طور کلی سعی شد از همه گونه‌ها، سفال شاخص جمع‌آوری گردد و اطلاعات لازم در فرم مخصوص که تهیه شده بود، وارد گردید و با استفاده از نرم افزار کورل طراحی شده و در نهایت موقعیت محوطه‌های باستانی با استفاده از دستگاه مکان یاب **GPS** ثبت می‌گردید و توسط عکاس هر گروه عکس‌ها در جهات اصلی از محوطه‌ها تهیه و تنظیم می‌شد.

پیشینه پژوهش:

با مرور تاریخچه مطالعات باستان‌شناختی استان فارس متوجه خواهیم شد تاکنون پژوهشگران متعددی (ایرانی و خارجی) به شناسایی و معرفی فرهنگ لپویی پرداختند. در بخش گاهنگاری و شناخت فرهنگ لپویی تقریباً به تمامی این پژوهش‌ها اشارات مستقیم و غیرمستقیم شده است. اما در سوی دیگر، مطالعات محدودی در منطقه چهارمحال و بختیاری انجام شد، که بیشتر مبتنی بر معرفی نتایج بررسی‌های پیشین بوده است. در این بخش فقط پژوهش‌های مرتبط با عنوان مقاله را ذکر می‌کنیم. علیرضازاده نوده‌ی و همکاران در سال ۱۳۹۸ در مقاله‌ای با عنوان فرهنگ لپویی و حوزه نفوذ آن در کوهستان‌های

چهارمحال و بختیاری با استفاده از نتایج بررسی و کاوش‌های منتشر شده که توسط زاگارل، خسروزاده وجولایی انجام شده بود، اقدام به معرفی حوزه نفوذ فرهنگ لپویی در این استان کردند. در مقاله‌ای دیگر با عنوان مطالعه‌ی تطبیقی سفال لپویی چهارمحال و بختیاری با شمال فارس براساس روش پتروگرافی به ارائه نتایج و گزارش مطالعات آزمایشگاهی پرداختند. در سال ۱۳۹۹ قاسمی و همکاران در مقاله‌ای با عنوان نگاهی اجمالی بر تشابهات فرهنگی و حوزه پراکندگی، گسترش و نفوذ دوره لپویی فارس (بر اساس یافته‌های باستان‌شناختی) ضمن بررسی حوزه نفوذ فرهنگ لپویی در فارس، نتایج منتشر شده در مناطق همجوار از جمله چهارمحال و بختیاری را بررسی کردند و به نوعی تکرار نتایج پژوهشگران قبلی بوده است. در پژوهش موردنظر، محققان تنها به محوطه‌هایی که در بررسی میدانی زاگارل و رضوانی به عنوان محوطه‌های مس سنگی جدید معرفی شدند اشاره کردند، ولی در مقاله حاضر ضمن بازنگری در اطلاعات موجود، با تکیه بر یافته‌های باستان‌شناختی حاصل از بررسی میدانی محوطه‌های جدیدی را تحت عنوان گسترش حوزه نفوذ فرهنگ لپویی معرفی نمودیم. لازم بذکر است تمامی مقالات و منابع موجود در مورد حوزه نفوذ فرهنگ لپویی صرفاً اطلاعات موجود از بررسی‌های قدیمی را مدنظر قرار دادند و در این پژوهش تمرکز اصلی بر یافته‌های باستان‌شناختی جدید است که باعث تجدیدنظر در حوزه نفوذ و گسترش فرهنگ لپویی شده است.

مروری بر گاهنگاری دوره لپویی:

هزاره چهارم ق. م یک دوره مهم و اثرگذار در تحول اجتماعی اقتصادی و سیاسی در غرب آسیا، از جمله ایران بود. دوره مس و سنگ جدید مرحله مهمی در زمینه شکل‌گیری جوامع پیچیده اولیه در استان فارس محسوب می‌شود. به طور کلی توالی گاهنگاری فارس بر پایه گمانه‌زنی‌های لویی و اندنبرگ است که در سال ۱۹۵۰ میلادی انجام شد (Vandenberghe, 1952) هر چند مطالعات و اندنبرگ تا به امروز از نظر کمی با ارزش هستند، اما مشکلات عمده و متعددی در مطالعات وی، خصوصاً طبقه‌بندی توالی گاهنگاری فارس و منطقه مرودشت وجود دارد که حتی کاوش‌ها و پژوهش‌های بعد از او که توسط سامنر انجام شده، آن را نیز به طور کامل حل ننموده است. سامنر نخستین باستان‌شناسی بود که به توالی فرهنگ‌های پیش از تاریخ فارس پرداخت. او با بررسی خود در حوضه رودکُر و بازبینی نتایج کاوش‌ها و بررسی‌های پیشین، یک گاهنگاری کلی برای فارس ارائه داد که همچنان مرجع باستان‌شناسان این حوزه است (sumner:1972:162). در طبقه‌بندی سامنر، فرهنگ -های هزاره‌های چهارم و سوم ق. م در فارس به ترتیب با عنوان‌های محلی لپویی، بانس و کفتری شناخته می‌شود (منصوری، ۱۳۹۹: ۲۲۸). هزاره چهارم و پنجم در استان فارس مربوط به فرهنگ لپویی است که بر اساس توالی لایه نگاری باستان‌شناسی از چند محوطه باستانی شناسایی شده است (حیبی و همکاران، ۲۰۱۳: ۲). دوره لپویی یکی از دوره‌های مهم در توالی گاهنگاری باستان‌شناسی ایران و استان فارس بوده که بعد از شناسایی و مطالعه در جدول گاهنگاری فارس جای گرفت. طی چند دهه اخیر با توجه به شناسایی اندک ویژگی‌های مادی - فرهنگی و مدت زمان استمرار دوره لپویی (۳۴۰۰-۳۹۰۰ ق. م)، کمتر اطلاعاتی از ویژگی‌های این دوره موجود است. به عقیده سامنر خاستگاه شروع، بقاء و اضمحلال این دوره و مهمتر از آن حوزه نفوذ روابط فرهنگی، سنت‌ها، صنایع و ویژگی‌های مادی دوره لپویی چندان شناخته شده

نیست (قاسمی وهمکاران، 1399:41). در این دوره حضور اولین مراکز شهرنشینی دنیا، ساختارهای مدیریتی سلسه مراتبی و نظام نگارش را در نقاط مختلف شاهد هستیم، که در نهایت منجر به ظهور حکومت‌های بزرگ و تمدن‌های شکوفایی همچون: عیلام در هزاره سوم ق. م شد (Petrie. 2013: 1).

ویژگی‌های سفال لپویی استان فارس:

کشف و شناسایی سفال لپویی و حد تمایز آن با دیگر دوره‌ها در مطالعات باستان‌شناسی زا گرس جنوبی و حوزه فارس، مهم‌ترین گام مطالعات اولیه این دوره بود. سفال قرمز رنگ ساده که بعدها به‌عنوان «سفال لپویی» شناخته شد، در بررسی‌های فارس و مناطق همجوار توسط «اشتاین»، «واندبرگ» اشمیت و «هرتسفلد» مشاهده و معرفی شده است. سفال‌های شاخص قرمز براق لپویی ابتدا در لایه‌های بهم ریخته بالایی تل بکون^۱ الف شناسایی شد. این دوره ابتدا با توجه به محل و لایه شناسایی شده از آن به‌عنوان بکون AV معرفی شد (McCown and Langsdorff 1942) با این حال، سامنر با شناسایی مجموعه‌ای از محوطه‌هایی با سفال‌های قرمز بکون AV در نزدیکی روستای لپویی در بخش زرگان/ زرقان، نام «لپویی» را برای این دوره انتخاب کرد (Sumner ۱۹۸۸ ۴۱-۲۳). سامنر پس از مطالعه سفال‌های این دوره آن را به دو گروه ظریف و معمولی تقسیم کرد: (۱) سفال‌های ظریف، دارای خمیره یکدست قرمز یا نخودی با ذرات آهک است. پخت ظروف معمولاً تا جایی بوده که مغز آن یکدست قرمز یا نخودی شود. سطح ظروف بطور کلی صیقلی یا داغدار است (۲) سفال‌های معمولی، دارای خمیره قرمز، آمیزه شن سیاه و خشن‌تر از سفال‌های ظریف است. مغز این نوع سفال همواره خاکستری بوده و شکل ظروف شبیه سفال‌های ظریف است، فقط با این تفاوت که خمیره‌های دهانه حفرهای/ تنگ کمتر معمول بوده و کف‌های با پایه کوتاه بسیار رایج می‌شود. یکی از زیر مجموعه‌های سفال دوره لپویی، سفال آسپاس است که آلدن با گمانه زنی در «تل کوره» آن را بخشی از دوره لپویی متأخر قرار داد (Alden ۹۸-۲۰۳:۱۸۷). سفال آسپاس، دارای خمیره نخودی با آمیزه شن و پخت مناسب بوده و شکل ظروف شبیه سفال ظریف لپویی است. این نوع سفال دارای تزیینات منقوش به رنگ قرمز، قهوه‌ای و سیاه بر روی بخش بالایی ظرف است. بیشترین فعالیت در زمینه شناخت سفال لپویی توسط سامنر صورت گرفت. از ۱۰۱ محوطه دوره لپویی که توسط سامنر در بررسی حوضه رودکُ شناسایی شد، ۳۵ محوطه دارای سفال قرمز با ویژگی لپویی بودند (Sumner ۱۹۷۲، ۴۱). گاج در بررسی دشت تخت جمشید، ۱۸ محوطه را با ویژگی سفال لپویی شناسایی نمود (Gotch 16:۱۹۶۸). زیدی سفال لپویی را به دو گونه «ظریف» و «خشن» تقسیم نموده است (زیدی، ۱۳۸۳: ۵۸). در بررسی نظام‌مند تپه لپویی، سفال این محوطه به سه گروه «ظریف»، «متوسط» و «خشن» طبقه‌بندی شده است (حبیبی، ۱۳۹۲). مطالعات «یشمی» بر روی سفال تپه لپویی طبقه‌بندی مرسوم قدیمی را دچار تغییرات اندک کرده که سفال لپویی به دو دسته سفال «زمخت» و سفال «ظریف» با پنج زیرگونه متنوع و گونه سفال پرسش برانگیز، تفکیک و معرفی می‌شود (یشمی، ۱۳۹۴: ۱۵۰-۱۴۹). با مروری کلی بر طبقه‌بندی و گونه شناسی سفال نوع لپویی با تقسیم‌بندی‌های مختلفی روبرو می‌شویم و این موضوع تقریباً در تمامی گونه‌های سفالی شاخص صدق می‌کند. اکثر باستان‌شناسان بر ضرورت مطالعه سفال‌های بدست آمده از کاوش و بررسی‌های سطحی متفق‌القول هستند و

دوره بکون برگرفته از محوطه بکون است که به اشتباه در ادبیات باستان‌شناسی با نام بکون شناخته می‌شود.¹

تنها اختلاف نظر آنها در چگونگی مطالعه این یافته‌های باارزش است که از خلال این تشتت آرا شاهد شکل‌گیری انواع روش‌ها و رویکردها در مطالعات سفال هستیم. با یک بررسی کلی در مقالات و کتب منتشر شده در توصیف و طبقه‌بندی سفال به انواع و اقسام توصیفات، طبقه‌بندی و گونه‌شناسی برمی‌خوریم که این اختلاف نظرها ناشی از عدم وجود یک روش مشخص و چارچوب کلی و در برخی موارد دخالت دادن سلیقه‌های شخصی در بین باستان‌شناسان است. با توجه به اینکه مطالعات باستان‌شناسانه در ایران بیشتر از نوع بررسی‌های میدانی است و ناگزیر بیشترین حجم یافته‌های بدست آمده را خرده سفال تشکیل می‌دهد، ارائه یک چارچوب مشخص و علمی برای مطالعات یافته‌های سفالی (توصیف، طبقه‌بندی و گونه‌شناسی) به شدت احساس می‌شود و این مهم بدون هم‌اندیشی متخصصان میسر نمی‌شود. درخصوص تفاوت دیدگاه در مطالعات گونه‌شناسی و طبقه‌بندی سفال‌های لپویی، قاسمی و همکاران در پژوهش خود این موضوع را عنوان نمودند. در این میان، علاوه بر معماری، تنوع مواد فرهنگی که بیشترین جامعه آمار آن متعلق به سفال محوطه لپویی است را می‌توان در اشکال مختلف و انواع طیف‌های سفال نوع ظریف، متوسط و خشن مشاهده نمود. از همین حیث می‌توان ظروف سفالی این محوطه را به لحاظ گونه‌شناختی در چند گروه اصلی ظروف دهانه باز (انواع کاسه و پیاله‌ها)، ظروف دهانه عمود یا دهانه ایستاده (ساگرها) و ظروف دهانه بسته (کوزه‌های ساده و خمره‌ها) طبقه‌بندی و معرفی نمود. تفاوت در گونه‌بندی ساخت اکثر سفال‌های بدست آمده از نوع ضخیم یا زمخت، متوسط و ظریف متداول یا پوشش‌دار با زیرگونه‌های ارائه شده، بسیار اندک بوده و مهم آن است که سازندگان سفال این محوطه سعی بر تفکیک فرم خاصی نداشته و تمامی ویژگی‌های سفال و شکل ظروف را به میزان یکسان اجرا و استفاده نموده‌اند. (قاسمی و همکاران، 1398:18).

میرزایی مشکلات موجود در زمینه مطالعات گونه‌شناسی، طبقه‌بندی و شناسایی سفال لپویی را در مقاله‌ای نیز عنوان کرده و همچنین درخصوص سفال‌های لپویی مکشوفه از محوطه جلیان اطلاعات دقیق‌تری ارائه می‌دهد. نوع دوم سفال‌های پیش‌ازتاریخی یافت شده از جلیان، سفال‌های رایج دوره لپویی است که پیش از این به واسطه روستای لپویی بدین نام مشهور شدند (VandenBerghe, 1954, 401) و بعدها در منابع مختلف با توجه به بررسی‌های سطحی، به دو گونه سفال معمولی (Common ware) و ظریف (Ware Fine) لپویی با شاخصه اصلی رنگ قرمز و صیقلی بودن آنها طبقه‌بندی شدند. اطلاق معیار تک رنگ قرمز برای سفال‌های این دوره، در واقع در تقابل و تفاوت با رنگ غالب نخودی سفال‌های دوره پیشین (با کون) است که باستان‌شناسان در گزارش‌های خود برای چنین مراحل متفاوت و جدا از هم استفاده کردند؛ چنانکه اولین بار توسط کاوشگران تل با کون به کار رفت و سپس، واندنبرگ برای تفکیک این دو مرحله زمانی در گاهنگاری پیش‌ازتاریخ فارس استفاده کردند. به هر حال آنچه مسلم است در سنت ساخت سفال‌های جدید که به آن دوره لپویی عنوان گردید، منقوش کردن سفال، به جز در اندک مواردی مانند گونه آسپاس، جایگاهی نداشته است؛ اما با توجه به مطالعات و کاوش‌های باستان‌شناسی جدید در لایه‌های این دوره برخی محوطه‌های باستانی مانند تل نورآباد (۱۷۴: ۲۰۰۶ Roustaei & Potts, ۲۰۰۷, al et), Petrie، تپه مهرعلی، محوطه‌های دیگر (Zarchi-Sardari, 2013)، تل خاری (سرداری زارچی و موسوی، ۱۳۹۷) و احتمالاً محوطه‌های دیگر مانند: تپه لپویی، تل سوزو و تل بندو با طیف گسترده رنگ سفال شامل: نخودی، قرمز، نارنجی قهوه‌ای و خاکستری گونه لپویی روبه‌رو هستیم که البته

رنگ غالب آنها نارنجی و بعد قرمز است؛ با این وصف، برای تحلیل و گونه شناسی سفال‌های لپویی کاوش شده از محوطه جلیان، نگارندگان نیز فارغ از تنوع رنگ زمینه و سطح سفال، با تبعیت از طبقه‌بندی سامنر، به گونه شناسی سفال ظریف و سفال معمولی یا خشن لپویی پرداخته اند. (میرزائی و زارچی، ۱۴۰۰: ۴۲). برخلاف سفال‌های دوره بکون ظروف لپویی ظروفی ساده و دارای همگونی آشکاری در اشکال لبه‌ها و نشانه‌هایی از شیپارهای منظم می‌باشد که می‌تواند اشاره‌ای بر این هم باشد که سفالگران دوره لپویی از وسایل چرخ برای تولید سفال استفاده می‌کرده و در جهت استاندارد نمودن فرم ظروف برآمدند (Petrie؛ ۱۷۵: ۲۰۰۶). به نظر می‌رسد که ساخت سفال گونه لپویی، علاوه بر دست ساز بودن، چرخساز نیز بوده است؛ یکسان و استاندارد با لبه‌ها و کف‌های زیر چنانکه در جلیان نیز شاهد هستیم، فرم‌های غالباً همگون، یکنواخت، گرد منظم و صاف در این دوره، استفاده از چرخ نیز در تولید سفال را متصور می‌سازد (Roustaei & Potts ۲۰۰۶: ۱۷۵) و می‌تواند دلالت بر تولید انبوه تخصصی شده با توجه به افزایش جمعیت بوده باشد (۱۷۴ ۲۰۱۱ Petrie; 1988, Sumner). افزون بر این، در بین سفال‌های جلیان، قطعاتی از سفال یافت شده که اثر پارچه یا سبد به صورت مشبک بر روی آنها نقش بسته است و تعداد آنها بالغ بر هشت تکه بدنه و یک کف ظرف است. که می‌تواند نشانه‌ای بر ساخت سفال با کمک سبد یا پارچه گونی مانند باشد؛ به هر حال، اینکه تا چه میزان بتوان این گونه شناسی سفال را به عنوان مبنا و پایه مطالعات سفال لپویی دانست، بستگی به رویکرد ما دارد. واقعیت این است که با کاوش در چند محوطه این دوره، با توجه به تنوع کم و محدود در بین سفال‌های لپویی که در جلیان هم آشکار شده، چندان نمی‌توان گونه شناسی متفاوتی از آنچه سامنر انجام داده، ارائه کرد (میرزائی و زارچی، ۱۴۰۰: ۴۳).

دامنه نفوذ و گسترش فرهنگ لپویی در استان فارس:

سفال به واسطه اطلاعات مفیدی که در زمینه شیوه معیشت، موقعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و صنعتی در دوران باستان از آن حاصل می‌شود، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. سفال یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین دست‌ساخته‌های بشر است که از آغاز سفالگری تاکنون همچنان پایدار مانده است و در پژوهش‌های باستان‌شناختی، به عنوان مدرک در شناخت فرهنگ و دوره‌های فرهنگی دارای اهمیت فراوان است. استفاده از این مدرک برای طبقه‌بندی و گاهنگاری دیگر یافته‌ها و منابع آنچنان مهم بوده که در اکثریت موارد نمودی از فرهنگ مادی یک دوره و یا قومیت خاص کاربرد داشته است. شاید بتوان گفت که بیش از هر منطقه‌ای، باستان‌شناسان خاورمیانه سفال و سبک‌های سفالی را برای تفسیر دگرگونی فرهنگی، اجتماعی-سیاسی و اقتصادی به کار می‌برند. این شیوه تا اندازه‌ای جاافتاده است که فرهنگ‌ها با رنگ و نوع سفال‌های محصول آن ناخودآگاه یکی دانسته می‌شود. گرچه این شیوه سال‌هاست که دیگر مورد تردید واقع شده و نیاز است تا با تحلیل‌های نوین علمی و مطالعه قوم‌باستان‌شناسی در رابطه با مکانیسم‌های درگیر در فن سفالگری و ارتباط آن با سیستم‌های فرهنگی به تفسیر درست از مجموعه‌های سفالی پرداخته شود (علیزاده، ۱۳۸۳: ۱). از دوره لپویی تا پیش از مطالعات سامنر، جز کلیاتی درباره الگوهای استقرار و سفال شاخص آن دانسته‌های زیادی در دست نبود و بحث درباره ساختار اقتصادی و اجتماعی این دوره برپایه حدس و گمان بوده است (علیزاده، ۱۳۸۳: ۷۸).

با توجه به موارد ذکر شده همچنان تا به امروز حوزه گسترش و نفوذ فرهنگی این دوره به درستی مشخص نیست. اطلاعات پراکنده ای در باب مقایسه و تشابهات سفالی و فرهنگی این دوره با دیگر محوطه‌های پیرامونی خود در حوزه رودکُر و دشت‌های جنوبی فارس و حتی سرحدات شمالی (دشت‌های میان کوهی زاگرس جنوبی در فارس) حدفاصل مناطق سردسیر، معتدل و گرمسیری موجود است که متأسفانه به طور منسجم و دسته‌بندی شده در کنار یکدیگر تا به اکنون قرار نگرفته است. از همین رو اطلاعات موجود ذکر شده که ماحصل اندک کاوش‌های انجام شده در فارس که دارای نهشته‌های باستان‌شناختی و مواد فرهنگی این دوره هستند، همراه با مواد فرهنگی سطحی بدست آمده حاصل از بررسی‌های باستان‌شناختی تا حدی به چگونگی تبیین شکل‌گیری حوزه نفوذ و گسترش این دوره فرهنگی کمک نموده است. پیش از شروع بحث حاضر لازم است تا حوزه گسترش و نفوذ دوره لپویی را که سال‌ها است معطوف به مطالعات حاصل از بررسی حوزه آبریز رودکُر (اصلی‌ترین منشأ و خاستگاه شکل‌گیری این دوره) شده و کلیه مقایسات با آن بیان می‌گردد را از دو منظر داخلی و خارجی مورد طبقه‌بندی قرار داده و به بیان آن پرداخته شود. لذا این دو بخش به طور کلی دارای طبقه‌بندی داخلی (معطوف به محوطه‌هایی که در جغرافیای فارس امروزی قرار دارند و دیگر شهرستان‌های این استان را در بر داشته) و طبقه‌بندی خارجی (به گستره پهناور پراکندگی مهم‌ترین شاخصه این دوره که سفال آن است در اقصی نقاط مناطق همجوار از شمال فارس تا جنوب و شرق تا غرب ایران) پرداخته است (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۹: ۴۶). درخصوص مطالعه و شناسایی حوزه نفوذ و گسترش فرهنگ لپویی باید در نظر داشت که باستان‌شناسانی نظیر سامنر و علیزاده برای دوره لپویی تغییر در الگوی استقراری و روی آوردن به کوچروی را پیشنهاد داده‌اند. شواهدی از تغییر الگوهای استقراری لپویی در برابر استقرارهای بکون به وجود آمده است که علیزاده و سامنر آن را بر پایه استدلال کوچروی، واکنشی ناگهانی به افت سریع بهره‌وری از زیست محیط در این دوره دانسته و علت آن را پیامدهای نامساعد ناشی از استفاده بی‌رویه از زمین‌های کشاورزی و منابع زیست محیطی و آبیاری دانسته‌اند (sumner, ۱۹۷۲). همچنین کوچروی از اواخر هزاره پنجم و اوایل هزاره چهارم ق.م متغیر مهمی در توسعه و رشد اجتماعی-اقتصادی و سیاسی در مناطق داخلی و روند انتقال به دیگر مناطق همجوار ذکر شده و این که مناطق کوهستانی ایران به ویژه، استان فارس و ارتفاعات چهارمحال و بختیاری از این روند استثنا نبوده‌اند (علیزاده، ۱۳۸۳: ۲۱).

در بررسی پهنه جغرافیایی مناطق داخلی می‌توان آثار این دوره را در بررسی تپه و محوطه‌های دشت مرغاب پاسارگاد، بررسی تپه و محوطه‌های دشت شیراز و مرودشت (Gotch: ۶۹-۱۹۶۸) بررسی دشت مرودشت و حوزه آبریز رودکُر (sumner; 1972)، بازنگری و بررسی مجدد دشت مرودشت و حوزه آبریز رودکُر و سیوند (محوطه‌های تل چرخو، تل بالگون، تل اشکی، تل بکان، تپه قصردشت، تل آق قلعه، تل گپ نظر آباد، تل شنگولی، تل خارستان سفلی، کوشک زرB، تل کمین) (علیزاده، 1376)، بررسی دشت مرودشت هیئت مشترک ایران فرانسه در سال‌های 1384, 1385، (بوشارلا، فیض خواه، ۱۳۸۵)، بررسی دشت شیراز (محوطه‌های تل تیت، تل پوستچی، تل بادی) (در سال ۱۳۸۵) برفی، بیداری، ۱۳۸۵، (بررسی باستان‌شناسی مرودشت بخش کامفیروز (تل گرگی) در سال‌های ۸۶-۱۳۸۵ (اسدی، 1386)، بررسی دشت مرودشت بخش درودزن (تل قدمگاه) در سال ۱۳۸۱ (حیدری، سلطانی، ۱۳۸۱)، بررسی سرحدات و شهرستان اقلید (محوطه‌های تپه غربی خارستان سفلی، تپه سبز علی، تل پاسگاه آسپاس، تپه رئیس، تپه هواخش، تپه بیدی، تپه نقاره خانه، تپه له چراغی الف، تپه مهر علی) در سال ۱۳۸۸ ۱۳۸۴ (سرداری، ۱۳۹۰ رضایی، ۱۳۸۸)، بررسی مرودشت بخش رامجرد (محوطه تل زیارتی

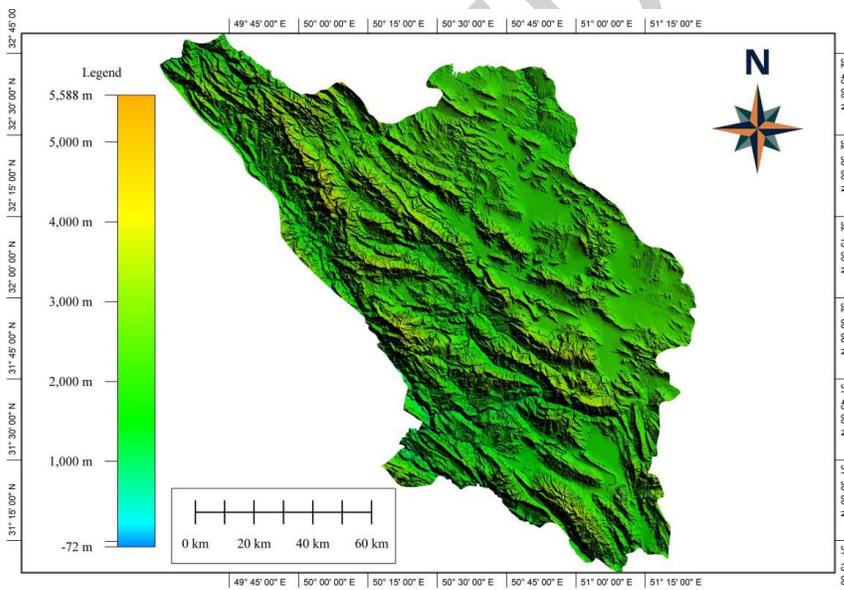
الف) در سال ۱۳۸۵ (اسدی)، 1385، بررسی های باستان‌شناختی دشت فسا (محوطه های تل نعلکی الف، محوطه دومنه، تل ضحاک، محوطه سه تل، تپه قبادی (1973-1974 miroschedij)، (اسدی، ۱۳۸۸، منصوری، اسدی ۱۳۹۱)، بررسی های باستان‌شناسی دامنه های غربی کوه رحمت و بازنگری محوطه های) تل بکون الف، و تل بکون ب، تپه های حاجی آباد، تل نخودی، تل شمس آباد، تل قلعه حسن آباد (در سال ۱۳۸۹) (زارع، ۱۳۸۹)، بررسی های باستان‌شناسی شهرستان ممسنی در دشت های رستم ۱ (شش محوطه) و دشت رستم ۲ (هفت محوطه)، بررسی های باستان‌شناسی بخش مرکزی و مزایجان شهرستان بوانات (محوطه های کل هاشم، کُتکتو، تل پشنگی، جعفرآباد سفلی، قنات نو ۲، پهرین و تنب قلعه، در سال‌های ۱۳۹۴-۱۳۹۳) توسط خانی پور سفال و دیگر مواد فرهنگی مربوط به دوره لپویی شناسایی شد (خانی پور ۱۳۹۴) تنب قلعه بوانات یکی از شاخص ترین محوطه های دوره لپویی این منطقه است که وجود چند قطعه سفال بکون جدید و تراکم سفال های دوره لپویی و با توجه به داشتن چندین متر لایه فرهنگی نشان می دهد که احتمالاً بتوان مرحله گذر از بکون به لپویی را در این محوطه شناسایی کرد (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۹: ۴۹). در این بخش کلیه محوطه های دارای سفال لپویی آورده شده تا درک واضح و روشنی از پراکندگی این فرهنگ در حوزه جغرافیایی فارس داشته باشیم.

زیست محیط منطقه مورد مطالعه:

استان چهارمحال و بختیاری با مساحت ۱۶۵۳۲ کیلومتر مربع بین عرض های ۳۱ درجه و ۹ دقیقه و ۳۲ درجه و ۴۸ دقیقه شمالی و ۴۹ درجه و ۲۸ دقیقه تا ۵۱ درجه و ۲۵ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ و در جنوب کوه های زاگرس، در جنوب غرب ایران قرار گرفته است. این استان دارای پستی و بلندی زیادی است به طوریکه حدود ۷۴ درصد آنرا کوه ها و تپه ها تشکیل میدهند و دشتهای آن بصورت دشتهای کم وسعت میان کوهی می باشد. (اطلس گیتاشناسی استان). شهرستان خانمیرزا از جهت شمال شرقی با شهرستان بروجن، از سمت شمال غربی با شهرستان کیار، از جنوب شرقی با شهرستان فلارد، از جهت جنوب تا جنوب غربی با شهرستان لردگان، و همچنین از جهت مشرق با شهرستان سمیرم استان اصفهان و از طرف مغرب با شهرستان اردل هم جوار دارد. مساحت کلی این شهرستان چیزی حدود ۹۳۶ کیلومتر مربع است (شکل ۱). (معاونت سنجش از دور و جغرافیا، اداره ای کل جغرافیایی، ۱۳۷۹: ۴۴۰-۴۳۷). تا سال ۱۳۹۸ شهرستان لردگان دارای ۳ بخش مرکزی، خانمیرزا و فلارد بود و بعد از تقسیمات سیاسی جدید در سال ۱۳۹۸ شهرستان خانمیرزا و در سال ۱۴۰۲ شهرستان فلارد از این ناحیه مجزا شدند.

منطقه مورد مطالعه دارای دو محیط کاملاً متفاوت می باشد، بگونه ای که در قسمت شمالی دارای کوه ها و مناطق کوهپایه ای مرتفع و در قسمت جنوبی دارای دشت های وسیع و کاملاً مسطح است (شکل ۲). این بخش از زاگرس نیز دارای روند عمومی شمال غربی- جنوب شرقی و متشکل از دره های موازی است که از نظر زمین ریخت شناختی این منطقه ترکیبی از کوه های بلند، دره های عمیق و دشتهای آبرفتی که کاربری های متنوع از زمین را فراهم کرده است (زاگارل، ۱۳۸۷: ۲۳). این منطقه شامل چشم اندازهای گوناگونی از نظر زمین ریخت شناسی و زمین شناسی است. این منطقه از نظر کلی جزو کوه های زاگرس است و در بخش های مرکزی و تاحدودی جنوبی آن قرار دارد. ویژگی اصلی ریخت شناسی این بخش از زاگرس از ویژگی کلی کوه های زاگرس

پیروی می کند یعنی همبودی از دشتهای و دره های میانکوهی و رشته کوهها یا تاقدیس هایی موازی .ناهمواری های این بخش از استان چهارمحال و بختیاری اساساً شامل کوه های آهکی است. این کوهها دارای تشکیلات یا سازندهای گوناگونی است که برخی از آنها مانند کنگلومرای بختیاری دارای اهمیت از نظر باستان شناختی نیز هستند، زیرا با دارا بودن منابع سنگی مرغوب مورد استفاده ی جوامع انسانی در پیش از تاریخ برای ساخت ابزارهای سنگی بوده اند. نمونهی مشخص این نوع منابع خام را می توان در کوه سرخ دید، که در واقع ارتفاعات شرقی دره ی ریگ را شامل می شود و نام نیز به دلیل وجود شمار بسیار زیادی قلوه سنگهای چرتی قرمز رنگ در بستر کنگلومرای کوه است که رنگی سرخ به آن داده است. منطقه کوهستانی بختیاری که حد شمالی و شمال شرقی خوزستان را تشکیل می دهد در درک تحولات فرهنگی دشتهای آبرفتی ایران اهمیت حیاتی دارد. این منطقه همواره به طور سنتی در حیات اقتصادی و سیاسی سرزمین های پست فلات و واحد کمتری فلات مرکزی ایران نقش داشته است. منطقه بختیاری بخش قابل توجهی از آنچه را که فلانری بین النهرین بزرگ می نامد شامل می شود . این منطقه محیطی ایده آل برای اقتصادی ترکیبی با تاکید بر گله داری است. دره های میان کوهی حاصلخیز آن غالباً به خوبی مشروب می شوند و برای معیشتی مرکب است کشاورزی گسترده و کوچ نشینی مبتنی بر گله داری بسیار مناسب است (همان؛ ۲۴). پتانسیل کشاورزی دره های مختلف با یکدیگر متفاوت است در چند دره شرایط عالی برای کشاورزی وجود دارد. چند منطقه و دره قویاً زیر کشت اند و مقدار زیادی برنج در آنها تولید می شود با وجود این ترکیبی از کشاورزی و گله داری در این منطقه متداول است که این امر به خاطر پتانسیل محدود کشاورزی برخی از دره ها است. از سوی دیگر بسیاری از نواحی بختیاری فقط برای گله داری مناسب است در این نواحی زمین برای کشاورزی بیش از حد سنگلاخ یا خشک است.



دامنه نفوذ و گسترش فرهنگ لپویی در استان چهارمحال و بختیاری:

در این بخش ابتدا مناطقی که تاکنون توسط باستان‌شناسان (سایر مطالعات انجام شده) به عنوان بخشی از حوزه تحت نفوذ فرهنگ لپویی در نظر گرفته شده را به مختصر معرفی می‌کنیم و در ادامه ضمن توصیف یافته‌های سفالی حاصل از بررسی میدانی، در خصوص محدوده تحت نفوذ فرهنگ لپویی بازنگری خواهیم کرد. منطقه فارس در هزاره ۴ و ۳ ق.م در اثر مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که با مناطق همجوار همچون کهگیلویه و بویراحمد و چهارمحال و بختیاری داشت، باعث انتقال فرهنگ و مشخصه‌های سفالگری لپویی به این منطقه شد. سفال مهم‌ترین یافته فرهنگی است که براساس آن می‌توانیم برهمکنش و تعاملات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای یک فرهنگ با حوزه جغرافیایی دیگر را بررسی و مطالعه کنیم. اشتراکات ساختاری و شباهت‌های سفالی بدست آمده از دیگر محوطه‌ها که همانندی و حتی شباهت‌های عینی را آشکار ساخته، راهگشای پژوهش حاضر در باب شناخت تشابهات فرهنگی، حوزه نفوذ و گستردگی این دوره در مناطق همجوار (چهارمحال و بختیاری) علاوه بر جغرافیای امروزی فارس است.

نظرات و دیدگاه باستان‌شناسان در مورد چگونگی شکل‌گیری و توسعه فرهنگ لپویی در منطقه فارس بیشتر بر محور تغییرات در سبک و سیاق شیوه معیشت است. با توجه به داده‌های استقرار به دست آمده از حوضه رود کر، سامنر متوجه یک‌سری شواهد مبنی بر وجود سیر نزولی پیوسته در نحوه استقرارهای مربوط به هزاره چهارم پیش از میلاد، (پایان دوره بکون) تا اواخر هزاره سوم پیش از میلاد، (آغاز دوره کفتری) در منطقه گردید. وی اذعان نمود که این الگو حاصل مشاهده یک سیر نزولی پیوسته و یکنواخت تولیدی در نظام کشاورزی منطقه بوده و دلیل عمده آنرا بایستی در نمک زارهای منطقه جست؛ هرچند که به عقیده سامنر این شیب مشاهده شده در استقرارها نمی‌تواند در اثر کاهش پیوسته نزولی در جمعیت منطقه باشد، ولی در عین حال می‌توان چنین استدلال نمود که این روش کاهشی در نتیجه نوعی دگرگونی تدریجی از اقتصاد معیشتی برپایه کشاورزی آبی در دوره با کون باشد تا نوعی اقتصاد برپایه دامپروری عشایری در دوره بانس. علاوه بر این، وی عقیده دارد که ازدیاد گروه‌های عشایری تا پیدایش تسلط و نفوذ سیاسی و اقتصادی در مرحله آغازیلامی برخاسته از نوعی سازماندهی در ارتفاعات، جدید و متمایز است. سیاست‌های قبیله‌ای در بردارنده هر دو عنصر غیرمتحرک و کوچ‌رو هستند که برخی اوقات به صورت تقسیم شده و گاهی به شکل اتحادیه‌ای منسجم زیر لوای خان‌های قبایل اداره و رهبری می‌شد (Sumner: ۱۹۸۶: ۲۰۹). هرچند اطلاعات دقیق در زمینه طول مدت زمان، چگونگی برهم کنش دوره لپویی با مراحل پیشین و پسین خود و ارتباطات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و دیگر موارد این دوره بصورت طبقه‌بندی شده در دست نیست، اما به منظور حل این ابهامات نیاز است تا پژوهش‌های جامع‌تری بر روی مواد فرهنگی این دوره و مقایسات جزئی‌تری با دیگر محوطه‌ها و مناطق صورت گیرد. خصوصاً دیگر دشت‌ها و دره‌های موجود در فارس و مقایسه آن با بررسی‌های انجام شده در حوزه رودکر و علاوه بر آن بررسی‌های جامع و کاملی در ارتفاعات شمالی (دشت‌های میان کوهی زاگرس) و دشت‌های جنوبی همراه با دیگر مناطق محیطی همجوار که حوزه عبور و مسیر تردد کوچ‌روها و نیمه کوچ‌روان این دوره بوده است، و قیاس آن با ویژگی‌های فرهنگ لپویی تا حدودی راه‌گشای حل این مسائل خواهد بود.

با پیش فرض قبول فرضیه موجود در مورد شکل‌گیری و انتقال فرهنگ لپویی، سرزمین بختیاری از نظر قابلیت‌های محیطی منطقه‌ای مستعد برای استقرار کوچ‌نشینان بوده و هست. این منطقه به دلیل مجاورت با خاستگاه اصلی فرهنگ لپویی (فارس) و دارا بودن استعدادهای متنوع زیست محیطی طبیعی نظیر آبریزهای دائمی و فصلی پر آب، میزان بارش فراوان نزولات جوی طی فصول متمادی، خاک حاصلخیز، تنوع پوشش گیاهی و گیاهان خودرو، چراگاه‌های مناسب و دشت‌های میان کوهی مورد توجه گله‌داران و جامعه کوچ‌رو دوره لپویی به منظور تأمین آذوقه دام بوده است. دشت‌های جنوبی این منطقه نظیر ریگ و خانمیرزا دارای شماری محوطه‌های لپویی و پراکندگی سفال این دوره بوده و از همین رو نواحی جنوبی تر چهارمحال به دلیل مجاورت با خاستگاه این دوره دارای تداوم و تعدد بیشتر حضور بقایای دوره لپویی است (علیرضا زاده نودهی و همکاران، ۱۳۹۸). همچنین نواحی شمالی حوزه بختیاری دارای دشت‌های میان کوهی غنی و مناسب برای حرکت گله بوده که در مناطق و کناره‌های شمالی فرهنگ لپویی قرار گرفته است و این گونه به نظر می‌رسد که به خوبی مورد توجه بانیان این فرهنگ بوده است. همان طور که در بالا ذکر شد، در گوشه و کنار این منطقه جغرافیایی آثاری از دوران لپویی به دست آمده است و به خوبی پیداست که محوطه‌ها در دشت‌های میان کوهی و نزدیک دامنه کوه‌ها قرار گرفته‌اند که این خود نیز می‌تواند شاهدی بر الگوی پیشنهادی استقراری دوران لپویی باشد. در واقع این محوطه‌ها در در کنار منابع آبی دائمی و فصلی، بخصوص آبراهه‌های دشت فارسان و شهرستان لردگان واقع شده‌اند و دشت‌ها در میانه کوه‌ها واقع شده و دامنه کوه‌ها نیز شرایط مساعدی را برای حرکت گله و کوچ‌روی به شکل موقت یا دائمی فراهم آورده است. البته نمی‌توان تمام استقرارهای لپویی این حوزه جغرافیایی را با توجه به کمیت و کیفیت سفال‌ها و همچنین حجم نهشته قابل رویت در محوطه‌ها به نظر متعلق به جوامع کوچ‌رو این دوره دانست و همچنان نیاز به مطالعات گسترده و بیشتر وجود دارد. پژوهش‌های انجام شده منطقه بختیاری تا حدود زیادی ارتباط این دوره را با مناطق و کوهستان‌های شمالی خود آشکار ساخته است. اما هنوز به طور واضح ارتباط کامل و دقیق را نمی‌توان بین سفال‌های لپویی و ظروف منقوش بختیاری مشخص نمود و نیاز به پژوهش‌های بیشتر و مقایسه علمی محوطه‌های این دو منطقه با یکدیگر می‌باشد. لازم بذکر است با وجود یافته‌های جدید از بررسی میدانی نگارنده تعداد زیادی از محوطه‌های کشف شده نشانگر استقرار دائم و توالی چند دوره‌ای است. این شواهد تاحدودی فرضیه صرفاً کوچ‌نشین و کوچ‌رو بودن مردمان دارای فرهنگ لپویی را مورد شک و تردید قرار می‌دهد. لازم بذکر است از دشت‌های ریگ که در مقالات اشاره شده در بخش پیشینه، به‌عنوان محل مناسبی برای حضور اقوام با فرهنگ لپویی معرفی و شناخته شده، محوطه‌های انگشت شمار و محدودی نسبت به سایر نقاط بدست آمده است.

طی مطالعات انجام شده در مناطق همجوار فارس، زاگزل در بررسی‌های خود در دشت‌های لردگان و خانمیرزا به سفالی از دوره مس‌وسنگ جدید اشاره دارد که به لحاظ ویژگی با سفال‌های قرمز رنگ لپویی مطابقت داشته و به شباهت‌هایی بین سفال آسپاس با سفال‌های بدست آمده از منطقه بختیاری اشاره نموده است (۲۹-۳۰ ۱۹۸۲: zagarell). خسروزاده در بررسی دشت فارسان چهارمحال و بختیاری و بررسی‌های بخش میان کوه و اردل سفال‌های مربوط به دوره لپویی را در چندین محوطه (محوطه‌های ۱۸۵ fs 178, mk84, mk118, mk65, mk12, fs139, fs123, Ar Fs85, Ar143),

156,fs) موردشناسایی قراردادده که در گزارشات خود اشاره کرده است(خسرورزاده، ۱۳۸۸:۸). علاوه بر مناطق و محوطه های بررسی شده چهارمحال و بختیاری می توان به محوطه های شهرک S۱۰، قلعه افغان (زاگارل، ۱۳۸۷:۳۸) اشاره نمود که مقادیر زیادی سفال دوره لپویی بدست آمده است.

یافته های پژوهش:

در مطالعات میدانی زاگارل تعداد ۹ محوطه تحت عنوان استقرارهای مس سنگ جدید معرفی شدند و همچنین در بررسی باستان شناختی رضوانی تعداد ۱۵ محوطه تحت عنوان مس سنگی جدید معرفی شدند، که در برخی از آن ها هیچ اثر و شواهدی از سفال گونه لپویی نبوده و صرفا براساس ابزار سنگی مکشوفه به این دوره منسوب شدند. در خلال بررسی میدانی باتوجه به یافته های فرهنگی بدست آمده (سفال) تعداد ۲۷ محوطه را با دوره مس و سنگ جدید (لپویی) مرتبط دانستیم. وضعیت استقرار محوطه های این دوره تلفیقی از سایت های پای کوهی، میان کوهی و دشت بوده است. برخی از این محوطه ها دارای توالی استقراری از دوره نوسنگی تا اسلامی و برخی دیگر تنها در دوره مس سنگ جدید مسکون بوده اند (جدول ۱).

محوطه ها استقرار تک دوره ای (لپویی)	محوطه ها با استقرار دو دوره ای	محوطه ها با استقرار چند دوره ای	دره رزگه
تل برمی	کوه دالان	تل گچیر آلونی	دره بید باغ بهزاد
محوطه گوشکی	برجویی	تل بلند سینی	امامزاده شاه عبدالعظیم باغ بهزاد
مُرادان	تُل آقا یاز	مزارگه سینی	تُل افغان
شرق برجویی	سفیلان	مزارگه ده صحرا	چل گوشکی
محوطه ده صحرا	قبرستان کُرتگل	تُل بندر	اشکفت ۳ گوشکی
بَرَد چیلان	احمدآباد بَر دُبُر	سَرَتنگ دینار عالی	گورستان گوشکی
	تُل خرگوشی	تل بردبر	تل کا خداداد

جدول ۱: محوطه های شناسایی شده در بررسی میدانی ۱۴۰۳ (نگارندگان، ۱۴۰۳)

آلونی ۱	موسی خانی	تل ملو
آلونی ۲	تنگ میرزاوند	مزاری سینی
چل گوشکی	کامرادعلی	تل بندر
کا خداداد	ده صحرا	کا خداداد
عبدالعظیم	سفیلان	سرتنگ

جدول ۲: محوطه های شناسایی شده در بررسی میدانی رضوانی (رضوانی، ۱۳۸۹)

برجویی	K60	K96
تل بلند	K74	کوه دولاب
شهروی	K75	قلعه افغان

جدول ۳: محوطه های شناسایی شده در بررسی زاگارل (زاگارل، ۱۳۸۷)



شکل ۴: نمای عمومی محوطه کا خداداد (نگارندگان، ۱۴۰۳)



شکل ۳: نمای عمومی محوطه تپه رئیس (نگارندگان، ۱۴۰۳)



شکل ۶: نمای عمومی محوطه مزارگه سینی (نگارندگان، ۱۴۰۳)



شکل ۵: نمای عمومی محوطه قلعه افغان (نگارندگان، ۱۴۰۳)

ACCEPTED

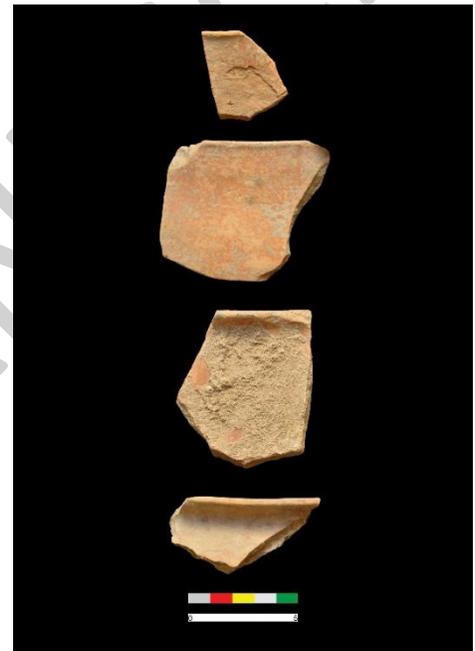
دیده می‌شود و متاسفانه قابل تفکیک نیستند. به طور کلی سفال‌های قرمز این منطقه را می‌توان در دو گروه سفال برجویی و سفال نخودی طبقه‌بندی نمود. در محوطه برجویی سفال قرمز و سفال با پوشش قرمز اکثریت مطلق سفال‌های این محوطه را تشکیل می‌دهد. تکه‌ای از سبوی کوچک دسته‌داری در بخش‌های بالای محوطه یافت شد که می‌توان آن را به مرحله مس‌وسنگ جدید تاریخ گذاری کرد. از این نقطه محوطه تکه‌هایی از کاسه لبه‌دار نیز به دست آمده است همچون برخی از سفال‌های این محوطه دارای ماده چسباننده کانی است. در خمیر این سفال مقدار زیادی ذرات ریز سفید رنگ دیده می‌شود با این سفال می‌توان بیشتر سفال‌های قرمز این محوطه و در نتیجه محوطه‌های دیگری این منطقه را تاریخ گذاری کرد (زاگارل، ۱۳۸۷:۴۶). در واقع به نظر کالدول برخی از نوآوری‌ها در سفال‌های لایه‌های ۳۶ و ۳۸ تل گسر دیده می‌شود. سفال‌هایی که در بررسی دشت‌های خان میرزا و لردگان به دست آمده است به نظر می‌رسد برخی از آنها شبیه سفال نوع برجویی هستند. به عنوان مثال از محوطه قلعه گلی در دشت لردگان دو پایه به دست آمده است که بر سطح درونی بدون پوشش یکی از این پایه‌ها تزیینی کنده به شکل دو خط دیده می‌شود. این نمونه‌ها طبق نظر زاگارل با نمونه‌ای از تل گسر؛ Caldwell; ۱۹۶۱:fig.۳۴) و شوش ۱۴-۱۶b و لیه‌های مشابهی از بررسی حوزه رودگُر به دست آمده است که به دوره لپویی تاریخ گذاری شده‌اند (Summner; ۱۹۷۲).

مطالعه‌ای با عنوان مطالعه‌ی تطبیقی سفال لپویی چهارم‌حال و بختیاری با شمال فارس براساس روش پتروگرافی انجام شد که باتوجه به اینکه یکی از محوطه‌های مورد مطالعه (قلعه افغان) در محدوده شهرستان خانمیرزا قرار دارد در اینجا نتایج این مطالعات آزمایشگاهی آورده شده است. استفاده از قطعات سنگی مختلف در سفال‌های لپویی مورد مطالعه به صورت پرکننده و ماده‌ی چسباننده امری رایج نبوده و کاربرد نداشته است. استفاده از سنگ آهک و کلسیت در ساختار سفال‌های استان چهارم‌حال و بختیاری نسبت به استان فارس بسیار رایج‌تر بوده است. ساختار تعدادی از نمونه‌ها حالت جریان‌ی نشان می‌دهد که به نوع ساخت سفال برمی‌گردد. تغییر رنگ در بدنه‌ی سفال‌ها و یا رنگ مختلف سفال‌ها ارتباطی با ترکیب آنها ندارد و این حالت به شرایط اکسیداسیون و احیا و میزان اکسیژن در زمان پخت سفال مربوط می‌شود. با توجه به نتایج آزمایش مشخص می‌شود که تکنیک ساخت، ساختار سفال‌ها و حتی دمای کوره برای تولید و ساخت سفال لپویی در دو منطقه‌ی فارس و چهارم‌حال و بختیاری بسیار مشابه هم می‌باشند. این حد از تشابه نمی‌تواند اتفاقی باشد، اما بایستی در نظر گرفت که درصد ترکیبات نمونه‌ها با هم متفاوت است. با توجه به این که منشأ سفال لپویی حوضه‌ی رود کر، در شمال استان فارس است و مطالعات آزمایشگاهی تشابه زیاد بین نمونه‌های استان فارس و چهارم‌حال و بختیاری (به خصوص دو محوطه‌ی گرچگاه ۵ و میان تلان) را آشکار می‌سازد؛ نگارندگان معتقدند که فناوری ساخت سفال لپویی کُر در از فارس به چهارم‌حال و بختیاری منتقل شده و سفالگران حوضه‌ی رود کر جغرافیای امروزی چهارم‌حال اقدام به ساخت سفال لپویی کرده‌اند. آنها دانش ساخت را می‌توانستند با خود حمل کنند، اما خاک را نه! برای همین است که درصد ترکیبات سفال‌های لپویی چهارم‌حال و بختیاری کمی متفاوت با نمونه‌های فارس است؛ درحالی که حتی برخی از سفال‌های لپویی چهارم‌حال و بختیاری در دمای ۸۰۰ درجه‌ی سلسیوس پخت شده است (علیرضازاده نوده‌ی، ۱۳۹۸).

با بررسی و مطالعات اولیه (رجیستری و طبقه‌بندی) سفال‌های لپویی مکشوفه از بررسی شهرستان خانمیرزا را در دو نوع تقسیم‌بندی کردیم. (۱) سفال‌های ظریف، اغلب دارای خمیره قرمز، قهوه‌ای روشن (گاه‌ها تیره) و نارنجی و با ذرات آهک و کلسیت است. پخت ظروف معمولاً تا جایی بوده که مغز آن یکدست قرمز، نارنجی و قهوه‌ای شود (برخی از سفال‌ها مغز تیره نیز دارند). سطح ظروف بطور کلی صیقلی یا داغدار است (۲) سفال‌های معمولی، دارای خمیره قرمز، آمیزه شن سیاه و تاحدودی از سفال‌های ظریف خشن‌تر ساخته شدند. مغز این نوع سفال اغلب قهوه‌ای-نارنجی، نارنجی و قهوه‌ای تیره بوده است. درخصوص دست‌ساز یا چرخ‌ساز بودن سفال‌ها، طبق مطالعات ابتدایی بیشتر این گونه سفالی در منطقه بختیاری چرخ‌ساز بوده و البته مقداری سفال دست‌ساز نیز بدست آمده است.



شکل ۹: یافته‌های سفالی محوطه کاخداداد (نگارندگان، ۱۴۰۳)



شکل ۸: یافته‌های سفالی محوطه تپه رئیسی (نگارندگان، ۱۴۰۳)



شکل ۱۱: یافته های سفالی محوطه مزارگه سینی (نگارندگان، ۱۴۰۳)



شکل ۱۰: یافته های سفالی محوطه قلعه افغان (نگارندگان، ۱۴۰۳)

با توجه به مطالعات و بررسی های باستان شناسی انجام شده در چهارمحال و بختیاری به غیر از شهرستان های بن، سامان و کوهرنگ، دیگر مناطق این پهنه جغرافیایی دارای شواهد مادی و فرهنگی دوره لپویی بوده و در واقع می توان دشت های شهرکرد و فارسان را شمالی ترین حوزه نفوذ و گسترش فرهنگ لپویی در منطقه چهارمحال و بختیاری معرفی نمود (علیرضا زاده نودهی و همکاران، ۱۳۹۸). لازم بذکر است باتوجه به یافته های بررسی میدانی جنوب استان که نگارنده در سال ۱۴۰۳ انجام داده است حوزه نفوذ فرهنگ لپویی تا جنوبی ترین منطقه استان که حدفاصل و مرز با خوزستان است گسترش یافته و با مطالعات جدید در حوزه سیاسی خوزستان می توان این قلمرو را نیز تا حدودات شمال خوزستان توسعه داد.

نتیجه پژوهش:

زاگارل در خصوص دوران پیش از تاریخ در منطقه بختیاری به سه دوره اشاره می کند. در این منطقه شکل اولیه اقتصاد ترکیبی از سازمان بندی اجتماعی وجود داشت که خاص و ویژه مرحله نوسنگی و مشخصه آن تحرک پذیری زیاد بود. پس از این مرحله زمانی آغاز می شود که ماهیت یکجانشینی آن بیشتر شاخصه نوسنگی جدید و مس و سنگ قدیم است و بنظر می رسد در اواخر مس و سنگ میانه مرحله جدیدی از زندگی متحرک پدیدار می شود. این مرحله تحرک پذیری

بیشتر در بستر وسیعی با سطحی از تخصص‌گرایی با شیوه‌های زندگی متفاوتِ مناطق مرتفع از مناطق پست ایجاد شد و با تمایل فزاینده به تمرکزگرایی سیاسی همراه بود. این مرحله به کلی متفاوت از مرحله نوسنگی است و شکل خاصی از کوچ نشینی است. از نظر زاگارل در مرحله‌های فرهنگی مس سنگ میانه و جدید شیوه زندگی با مجموعه قواعد و سازوکارهای بقای مختص به خود در مناطق مرتفع پدیدار شد که شباهت بیشتری به شیوه زندگی امروزی در این مناطق داشت. در مرحله مس‌وسنگ جدید در تعداد کل محوطه‌ها و هم در اندازه آنها کاهش دیده می‌شود همراه با این کاهش نوع جدیدی از محوطه ظاهر می‌شود که احتمالاً با فعالیت‌های دامپروری مرتبط است (همانطور که بیان شد، نتایج پژوهش‌های باستان‌شناختی اخیر در تناقض با اظهارات زاگارل است). یافته‌های سفالی حاصل از بررسی تنها شواهد موجود از حضور فرهنگ لپویی در منطقه زاگرس مرتفع (جنوب استان) می‌باشد و در همین راستا توصیف و معرفی این مواد فرهنگی لازمه اصلی شناسایی مشخصه‌های فرهنگ لپویی است.

هرچند از نظر ویژگی‌های سفالی در مناطق مختلف محدوده زاگرس مرتفع (منطقه بختیاری) تفاوت‌های اساسی وجود دارد، اما پیوستگی بسیار نزدیکی بین این سفال (نوع لپویی) این منطقه و دیگر مناطق مرتفع دیده می‌شود. با بررسی و مطالعات اولیه (رجیستری و طبقه‌بندی) سفال‌های لپویی مکشوفه از بررسی شهرستان خانمیرزا را در دو نوع تقسیم‌بندی کردیم. ۱) سفال‌های ظریف، اغلب دارای خمیره قرمز، قهوه‌ای روشن (گاه‌ها تیره) و نارنجی و با ذرات آهک و کلسیت است. پخت ظروف معمولاً تا جایی بوده که مغز آن یکدست قرمز، نارنجی و قهوه‌ای شود (برخی از سفال‌ها مغز تیره نیز دارند). سطح ظروف بطور کلی صیقلی یا داغدار است (۲) سفال‌های معمولی، دارای خمیره قرمز، آمیزه شن سیاه و تاحدودی از سفال‌های ظریف خشن تر ساخته شدند. مغز این نوع سفال اغلب قهوه‌ای_نارنجی، نارنجی و قهوه‌ای تیره بوده است. درخصوص دست‌ساز یا چرخ‌ساز بودن سفال‌ها، طبق مطالعات ابتدایی بیشتر این گونه سفالی در منطقه بختیاری چرخ‌ساز بوده و البته مقداری سفال دست‌ساز نیز بدست آمده است. استفاده از قطعات سنگی مختلف در سفال‌های لپویی مورد مطالعه به صورت پرکننده و ماده‌ی چسباننده امری رایج نبوده و کاربرد نداشته است. استفاده از سنگ آهک و کلسیت در ساختار سفال‌های استان چهارمحال و بختیاری نسبت به استان فارس بسیار رایج‌تر بوده است. ساختار تعدادی از نمونه‌ها حالت جریان‌ی نشان می‌دهد که به نوع ساخت سفال برمی‌گردد. تغییر رنگ در بدنه‌ی سفال‌ها و یا رنگ مختلف سفال‌ها ارتباطی با ترکیب آنها ندارد و این حالت به شرایط اکسیداسیون و احیا و میزان اکسیژن در زمان پخت سفال مربوط می‌شود. با توجه به نتایج آزمایش مشخص می‌شود که تکنیک ساخت، ساختار سفال‌ها و حتی دمای کوره برای تولید و ساخت سفال لپویی در دو منطقه‌ی فارس و چهارمحال و بختیاری بسیار مشابه هم می‌باشند. این حد از تشابه نمی‌تواند اتفاقی باشد، اما بایستی در نظر گرفت که درصد ترکیبات نمونه‌ها با هم متفاوت است. با توجه به این که منشأ سفال لپویی حوضه‌ی رود کر، در شمال استان فارس است و مطالعات آزمایشگاهی تشابه زیاد بین نمونه‌های استان فارس و چهارمحال و بختیاری را آشکار می‌سازد.

بنابر اطلاعات موجود محدوده‌ای که در زاگرس مرتفع (جنوب استان) برای حوزه گسترش فرهنگ لپویی در نظر گرفته‌اند براساس نتایج بررسی‌های زاگارل و رضوانی است، که در بخش‌های مختلف به کاستی‌های این مطالعات اشاره شد. درخصوص نتایج بررسی‌های زاگارل با ذکر این نکته که جز اولین پژوهش‌های منطقه مرتفع بختیاری بوده، باید اذعان داشت که برخی از نتایج آن نیازمند بازنگری و تجدید نظر اساسی و بنیادین است. لازم بذکر است

بسیاری از محوطه‌های شاخص از منظر آنها پنهان ماند و با احتمال می‌توان گفت: روش بررسی زاگارف مبتنی بر شناسایی محوطه‌هایی با ارتفاع زیاد و مشهود بوده است، چنانچه در خلال بررسی آن‌ها که طبق اظهارات وی بررسی در این منطقه شتابزده و با عجله انجام شد تعداد ۹ محوطه تحت عنوان دوره استقراری مس سنگ جدید شناسایی شد. در بررسی‌های رضوانی (۱۳۸۹) نیز تعداد ۱۵ محوطه استقراری از دوره مس سنگ جدید شناسایی گردید که در بسیاری از این محوطه‌ها اثری از سفال شاخص لپویی بدست نیامده و صرفاً براساس ابزارسنگی مکشوفه به این دوره استقراری منسوب شدند. در برنامه بازنگری بررسی میدانی جنوب استان چهارمحال و بختیاری که در دو فصل توسط نگارنده (۱۴۰۳) انجام شد، تعداد ۲۷ محوطه دارای سفال گونه لپویی بودند. با وجود شناسایی محوطه‌های جدید لازم است در زمینه حوزه نفوذ فرهنگ لپویی تجدیدنظر شود. درخصوص حوزه گسترش و نفوذ فرهنگ لپویی باتوجه به یافته‌های حاصل از بررسی میدانی در چهارمحال و بختیاری به غیر از شهرستان‌های بن، سامان و کوهرنگ، دیگر مناطق این پهنه جغرافیایی دارای شواهد مادی و فرهنگی دوره لپویی بوده و در واقع می‌توان دشت‌های شهرکرد و فارس را شمالی‌ترین حوزه نفوذ و گسترش فرهنگ لپویی و همچنین در جنوبی‌ترین منطقه استان یعنی لردگان، که حدفاصل و مرز با خوزستان است آثار و شواهد فرهنگ لپویی را مشاهده کنیم و با مطالعات جدید در حوزه سیاسی خوزستان می‌توان این قلمرو را نیز تا حدود شمال خوزستان توسعه داد.

منابع:

- بابامیر، سعید، (۱۴۰۳) «بازنگری بررسی میدانی شهرستان‌های لردگان، خانمیرزا و فلارد، فصل اول»، پژوهشکده باستان شناسی کشور، تهران، (منتشر نشده).
- قاسمی، محسن، سعیدی هرسینی، محمدرضا و چایچی امیرخیز؛ احمد (۱۳۹۸). «بررسی و تحلیل داده‌های فرهنگی استقراری حاصل از کاوش تپه لپویی تل سیاه خان سنگولی»؛ *مجله مطالعات باستان شناسی پارسه*، شماره ۱۰، سال سوم، زمستان ۱۳۹۸؛ صص ۲۵-۷.
- حبیبی، فضل‌الله، توکل، ابوذر (۱۳۹۶). «کارگاه‌های سفالگری لپویی در حوزه رود کر». *مجموعه مقالات سومین همایش ملی باستان شناسی ایران*، به کوشش حسن هاشمی زرج آباد، بیرجند، انتشارات چهاردخت؛ صص ۱۰۳-۸۹.
- حبیبی؛ فضل‌الله؛ شیرانی؛ فریده و سرداری زارچی؛ علیرضا (۱۳۹۴). «ظروف سنگی تل سنگولی سیاه خان لپویی شیراز»؛ *دومین همایش ملی باستان شناسی ایران*، آبان ۱۳۹۴، صص ۲۳-۳۸.
- رضوانی، حسن (۱۳۸۸)، «بررسی باستان شناسی شهرستان لردگان، فصل اول»، اداره کل میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری استان چهارمحال و بختیاری (منتشر نشده).
- رضوانی، حسن (۱۳۸۹)، «بررسی باستان شناسی شهرستان لردگان، فصل دوم»، اداره کل میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری استان چهارمحال و بختیاری (منتشر نشده).

رضوانی، حسن (۱۳۹۰)، «بررسی باستان شناسی شهرستان لردگان، فصل سوم»، اداره کل میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری استان چهارمحال و بختیاری (منتشر نشده).

زیدی، محسن، (۱۳۸۳). «الگوهای پراکندگی و نوسان‌های جمعیتی فرهنگ‌های پیش از تاریخ تا دوران اسلامی در دره‌های رود کر، شمال غربی فارس»؛ پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته باستان شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران؛ (منتشر نشده).

سرداری زارچی، علیرضا، موسوی، علی، (۱۳۹۷). «گزارش فصل اول کاوش تل خاری؛ به کوشش علی موسوی، گزارش کاوش‌های باستان شناسی محوطه جهانی پاسارگاد»، تهران، بایگانی پژوهشکده باستان شناسی (منتشر نشده).

علیرضازاده، مهدی، حیدریان، محمود خسروزاده؛ علیرضا (۱۳۹۸). «فرهنگ لپویی و حوزه نفوذ آن در کوهستان‌های چهارمحال و بختیاری»، مجموعه مقالات کنفرانس ملی باستان شناسی و تاریخ هنر، دانشگاه مازندران بابلسر.

علیرضازاده نودهی؛ مهدی؛ حیدریان، محمود خسروزاده، علیرضا (۱۳۹۹). «مطالعه تطبیقی سفال لپویی چهارمحال بختیاری با شمال فارس بر اساس روش پتروگرافی»؛ مجله پژوهش‌های باستان شناسی ایران؛ شماره ۲۴، بهار ۱۳۹۹.

علیزاده، عباس، (۱۳۷۶). «گزارش توصیفی مقدماتی بررسی‌های باستان شناسی انسان شناسی در دره‌های رود کر و ناحیه شمال غرب مرودشت فارس»؛ گزارش باستان شناسی ۱ تهران، معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی و پژوهشکده باستان شناسی کشور (منتشر نشده).

علیزاده، عباس، (۱۳۸۳). «منشا نهادهای حکومتی در پیش از تاریخ فارس. تل باکون؛ کوچ نشینی باستان و تشکیل حکومت‌های اولیه»، ترجمه کوروش روستایی، تهران؛ سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، بنیاد پژوهشی پارسه.

قاسمی، محسن، سعیدی هرسینی، محمدرضا و چاپچی امیرخیز؛ احمد (۱۳۹۹). «نگاهی اجمالی بر تشابهات فرهنگی و حوزه پراکندگی گسترش و نفوذ فرهنگ لپویی فارس بر اساس یافته‌های باستان شناختی»؛ فصلنامه علمی تخصصی باستان شناسی ایران، شوشتر؛ صص ۴۰-۶۲.

قاسمی، محسن، (۱۳۹۹). «مطالعه تحلیلی ویژگی‌های فرهنگ لپویی، بر اساس کاوش تل شنگولی (تپه لپویی) فارس»، رساله دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات (منتشر نشده).

منصوری، مجید (۱۳۹۹). «تحولات فرهنگی شرق فارس در هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد»؛ مجله مطالعات باستان شناسی، سال ۱۲، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۹؛ صص ۲۳۹-۲۲۷.

میرزایی، آریتا، سرداری زارچی، علیرضا (۱۴۰۰). «استقرارهای لپویی در محده تخت جمشید محوطه جلیان (گلیان)»؛ فصلنامه علمی مطالعات باستان شناسی پارسه؛ شماره ۱۵، سال پنجم، بهار ۱۴۰۰.

یشمی ، رامین (۱۳۹۴). «بازنگری و واریسی گونه شناسی سفال لپویی در توالی فرهنگی زاگرس جنوبی»؛ پایان نامه کارشناسی ارشد باستان شناسی ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز (منتشر نشده).

معاونت سنجش از دور و جغرافیا(۱۳۹۷)، جغرافیای استان چهارمحال و بختیاری.

- Weeks, L. R.; Alizadeh, K.; Niakan, L.; Alamdari, K.; Khosrowzadeh, A. & Zeidi, M., 2009. "Excavations at Tol-e Nurabad, in D.T. Potts and K. Roustaei (eds.), The Mamasani Archaeological Project Stage One: A report on the first two seasons of the ICAR—University of Sydney Joint Expedition to the Mamassani District, Fars Province, Iran". Iranian Center for Archaeological Research, Tehran: Pp. 31-88

- Weeks, L.; Alizadeh, A.; Niknami, L.; Alamdari, K.; Zeidi, M.; Khosrowzadeh, A. & McCall, B., (2006). "The Neolithic settlement of Highland SW Iran: New Evidence From the Mamasani District". IRAN. 44, Pp. 1-31

11. Sumner, W.M. 1988a. Prelude to Proto-Elamite Anshan: The Lapui Phase. *Iranica Antiqua* XXIII: 23-43.

Alden. J., (2013). "The Kur River Basin in the Proto-Elamite era – surface survey, settlement patterns, and the appearance of full-time transhumant pastoral nomadism". Edited by Cameron Petrie, In: *Ancient Iran and Its Neighbors: Local Developments and Long-Range Interactions in the Fourth Millennium BC*, Oxford: British Institute of Persian Studies, Archaeological Monographs Series III.

Blackman.J. 1989 Ceramic technology and problem of social evolution in southwest Iran, In *Materials Issues in Art and Archaeology: Symposium held April 6-8, Reno, Nevada, U.S.A.*, (Eds. Sayre, E. V., Vandiver, P., Druzik, J. and Stevenson, C.), *Materials Research Society Symposium Proceedings Volume 123*, Materials Research Society, Pittsburgh: 103-108.

- Gotch, P., (1968). "A Survey of the Persepolis Plain and Shiraz Area". IRAN, No. VI, Pp: 168-170.

Cotch, P. 1968. A survey of the Persepolis plain and Shiraz Area ,Iran VI: 168-170.

- Langsdorff, A. & McCown, D. E., (1942). *Tall-i-Bakun A: Season of 1932*, Oriental Institute Publications, LIX. University of Chicago Press, Chicago.

Miroschedi, P. de. 1973-1974. *Prospection Archeologiques les valees de Fasa et de Darab (rapport preliminaire)*, In *proceedings of the 1st Annual Symposium on Archaeological Research in Iran*, (Ed. Bagher zadeh, F.), . Iranian center for Archaeological research, Tehran: 1-7.

- Petrie, C. A., (2013). "The Chalcolithic in Southern Iran". Edited by D.T. Potts, In: *Oxford Handbook on Ancient Iran*, Oxford University Press, Pp: 120-158.

- Potts, D. T. & Roustaei, K., (2006). *The Mamasani Archaeological Project Stage One: A report on the first two seasons of the ICAR – University of Sydney Joint Expedition to the Mamasani District, Fars Province, Iran*. Iranian Center for Archaeological Research, Tehran.

- Sardari -Zarchi, A., (2013). "Northern Fars during 4th millennium BC: Cultural Developments in Lapui Perio". Edited by: Cameron Petrie, In: *Ancient Iran and Its Neighbors: Local Developments and Long-Range Interactions in the Fourth Millennium BC*, Oxford: British Institute of Persian Studies, Archaeological Monographs Series III.

Summer, William M. 1972. Cultural Development in the Kur River Basin, Iran. Unpublished doctoral thesis, University of Pennsylvania, Philadelphia.

Sumner, W. M., (1986a). "Proto-Elamite Civilization in Fars". In Gamdat Nasr: Period of Regional Style? (Eds. Finkbeiner, U. and Rollig, W.), Beihefte zum Tubinger Atlas des Vorderen Orients, 62, Ludwig Reichert, Wiesbaden, Pp: 199-211.

-Sumner, W.M. 2003. Early Urban Life in Land of Anshan: Excavations at Tal-e Malyan in the Highlands of Iran. Philadelphia: University Museum Monograph 117. –

-Vanden Berg, L. 1952. "Archaologische opzochingen in de Marv-Dasht valkte (Iran)", Jaarbericht Ex Orient Lux 12: 211-220.

Vanden Berghe, L., (1954). "Archaeologische navorsingen in de omstreken van Persepolis". Jaarbericht Ex Orient Lux, No. 13, Pp: 394-408

Zagarell, A, 1982, "The Prehistory of the Northeast Bakhtiyari Mountains, Iran: The Rise of a Highland Way of Life". Beihefte zum Tubinger Atlas des Vorderen Orients, 42, Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden.